

فرهنگ اصطلاحات ترجمه

حرکت هرمنوتیک

حرکت هرمنوتیک (hermeneutic motion) عنوان فصل پنجم کتاب بعد از بابل: جنبه‌های زبان و ترجمه نوشته جرج استاینر است. این کتاب اولین بار در سال ۱۹۷۵ منتشر شد و چاپ دوم و سوم آن با اصلاحات در سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۸ به چاپ رسید. در این کتاب، استاینر ترجمه را کاری هنری می‌داند و ابزاری برای خلق ترجمه به دست نمی‌دهد، اما فرایند ترجمه ادبی را توصیف می‌کند. استاینر فرایند ترجمه ادبی را متشکل از چهار مرحله می‌داند و این فرایند را حرکت هرمنوتیک یعنی فرایند استخراج معنی و انتقال آن با تصرف در آن می‌نامد. اولین مرحله، مرحله "باور" است. مترجم خود را به متن اصلی می‌سپارد و فرض را بر این می‌گذارد که متن اصلی حاوی معناست و این معنی را می‌توان استخراج کرد و "بازیافت". این فرض گرچه ناخودآگاه صورت می‌گیرد، فرضی بنیادی است. بدون این فرض ترجمه تحقق نمی‌یابد. مرحله دوم مرحله "تعرض، نفوذ یا رمزگشایی" است. در این مرحله مترجم، با هدف غارت کردن، به متن اصلی "یورش می‌برد"، معنی آنرا "بیرون می‌کشد" و "از آن خود می‌کند". به زبان استعاری، مترجم با تجاوز به متن اصلی، معنی آن را اسیر کرده، با خود به خانه می‌آورد. رمزگشایی مستلزم شکستن پوسته متن اصلی، پاره‌پاره کردن آن و گشودن لایه‌های درونی آن است. مرحله سوم مرحله "یکی‌سازی"، "عینیت بخشیدن" و یا "تصرف" است. انتقال صورت و معنی متن اصلی در خلاء صورت نمی‌گیرد، بلکه در زبان مقصد تحقق یا عینیت می‌یابد. در این مرحله عناصر و اجزای جدیدی به نظام زبانی و فرهنگی ترجمه انتقال می‌یابد، اما این انتقال با تغییراتی در نظام زبان مقصد همراه است. این تغییرات گاه زبان را غنی گاه فاسد می‌کند و منجر به برهم خوردن توازن در نظام زبان می‌شود. مرحله چهارم که استاینر از آن به "جبران" یا "استرداد" یا "وفاداری" تعبیر می‌کند، این عدم توازن را اصلاح می‌کند. برای ایجاد توازن، مترجم می‌کوشد تا آنجا که لازم است آزاد

باشد و تا آنجا که می‌تواند وفادار باشد. به اعتقاد استاینر، از آنجا که ترجمه نوعی غارت است، هم مترجم و هم ترجمه باید آنچه را که از متن اصلی برداشته‌اند به آن برگردانند و جبران کنند؛ ترجمه‌ای که جبران نکند، ترجمه وفاداری نیست. جبران کردن یعنی به متن ترجمه یگانگی بخشیدن، یعنی بین متن ترجمه و متن اصلی توازن قوا برقرار کردن. ترجمه گاه تصویر درستی از متن اصلی به دست نمی‌دهد، زیرا یا تمامی عناصر موجود در آن را انتقال نمی‌دهد یا تأثیری مشابه تأثیر متن اصلی ایجاد نمی‌کند. مترجم باید از این امر آگاه باشد و سعی کند در سطوح مختلف از جمله در سطح زبانی، توازن برقرار کند. به اعتقاد استاینر، وفاداری یعنی برقراری توازن.

اصالت بافت

اصالت بافت اصطلاحی است که معادل اصطلاح contextual consistency آورده‌ام. این اصطلاح را اولین بار نایدا در چارچوب نظریه تعادل پویای خود به کار برده است. منظور نایدا از این اصطلاح این است که معنی کلمه ثابت نیست و لذا نمی‌توان هر کجا که کلمه‌ای به کار می‌رود، صرف نظر از بافت یا موقعیتی که در آن به کار رفته، معادل واحدی برای آن کلمه آورد. معادل هر کلمه باید با توجه به بافتی که در آن به کار رفته انتخاب شود. پس در انتخاب معادل، بافت اصالت دارد. دلیل این امر این است که هر کلمه از مشخصه‌های معنایی متعددی تشکیل می‌شود. معادل این کلمه در زبان دیگر نیز مشخصه‌های معنایی متعددی دارد که این دو دسته مشخصه‌ها لزوماً بر هم منطبق نیست. در هر بافت فقط برخی و نه تمامی مشخصه‌های معنایی فعال می‌شوند و لذا معادل کلمه را با عنایت به آن مشخصه‌های معنایی فعال شده در بافت انتخاب می‌کنیم. برای مثال به جمله زیر و ترجمه آن توجه کنید:

Absence extinguishes small passions and increases great ones, as the wind will blow out a candle, and blow in a fire.

دوری، آتش هوسهای زودگذر را خاموش می‌کند و آتش عشقهای بزرگ را شعله‌ور می‌کند.
همچنانکه باد، شمع را خاموش می‌کند و آتش را شعله‌ور می‌کند.

در مثال فوق، extinguish خاموش کردن ترجمه شده، اما همه جا نمی‌توان extinguish را خاموش کردن ترجمه کرد. با توجه به بافت جمله، معادل‌های مختلفی می‌توان به کار برد از

جمله زدودن، پاک کردن، محو کردن، نابود کردن، از بین بردن و منهدم کردن. همچنین کلمه passion در جمله فوق، یک جا "هوس" ترجمه شده، یک جا "عشق"، حال آنکه معادل همین کلمه را در جاهای دیگر می‌توان شهوت، عشق، دلبستگی، شور، شوق، حرارت یا هیجان گذاشت.

زبان سوم

اصطلاح زبان سوم (third code) را اولین بار فرالی (۱۹۸۴) در بحث از ترجمه ادبی به کار برده است. به اعتقاد فرالی، متن ترجمه شده تباری دوگانه دارد، زیرا هم از متن اصلی تأثیر می‌پذیرد، هم از زبان مقصد. این زبان فقط آن دسته از ویژگیهای زبان متن اصلی و زبان مقصد را به کار می‌گیرد که برای ترجمه متن به زبان مقصد ضروری است. ترجمه‌شناسانی که به توصیف ویژگیهای زبانی متن ترجمه شده علاقه‌مند هستند، به مفهوم زبان سوم نیز علاقه نشان داده‌اند. برای مثال مونا بیکر معتقد است که متن ترجمه شده حاصل رویارویی زبانهای مبداء و مقصد است. به اعتقاد بیکر، متن ترجمه شده از منتهای تألیفی به دو زبان مبداء و مقصد ماهیتاً متفاوت است زیرا نحوه ایجاد انسجام و توزیع کلمات در این زبان با زبان متن ترجمه شده کاملاً متفاوت است. درباره ویژگیهای زبان سوم تاکنون تحقیقات زیادی صورت نگرفته، اما پدیده‌هایی مانند تصریح، جهانی‌های ترجمه و مفاهیم فرهنگی متن اصلی که عیناً به متن ترجمه شده انتقال می‌یابد، حاکی از آن است که زبان سوم، زبانی متفاوت از زبان تألیف است. پدیده‌های فوق‌الذکر که در متون ترجمه شده دیده می‌شوند قواعد زبان مقصد را نقض نمی‌کنند، اما به اعتقاد یکی از محققان این احساس را در خواننده ایجاد می‌کنند که متن از نظر فرهنگی غرابت دارد. در اینجا لازم است میان زبان سوم و آن دسته از عناصری که در نتیجه ترجمه نادرست و لفظ به لفظ (translationese) به متن ترجمه شده انتقال می‌یابد تمایز قایل شد. عناصر زبان سوم انحرافات بسیار ظریفی از معیارهای زبانی زبان مقصد به حساب می‌آیند و نویسنده کاربرد آنها را نادرست نمی‌داند.

رایین معتقد است هر چه بیشتر از زبانی به زبانی دیگر ترجمه می‌کنیم، ترجمه ساده‌تر می‌شود زیرا مترجم به تدریج برای مشکلات ترجمه راه‌حلهایی پیدا می‌کند و مجموعه این راه‌حلهای آزموده شده زبان سوم را می‌سازد. بدیهی است این راه‌حلهای در زبان تألیف به کار نمی‌رود. به این ترتیب هر چه زبان سوم بسط می‌یابد، قابلیت‌های زبان مقصد افزایش می‌یابد زیرا

این راه‌حلها که از طریق ترجمه به دست آمده در زبان مقصد نیز به کار می‌رود. پس دلیل وجود زبان سوم، تفاوت میان زبان ترجمه و زبان تألیف است. همچنین اگر ترجمه‌های ۵۰ سال پیش را با ترجمه‌های امروز مقایسه کنیم احساس می‌کنیم زبان ترجمه‌های ۵۰ سال پیش زبانی تصنعی‌تر یا ترجمه‌ای‌تر است، حال آنکه زبان ترجمه‌های امروزی روان‌تر و به زبان تألیف نزدیکتر است، زیرا در طی ۵۰ سال مترجمان با یافتن راه‌حلهایی عملی برای حل مشکلاتی که ناشی از تفاوت میان زبانهاست، زبان سوم را بسط داده‌اند و با این کار قابلیت‌های زبان فارسی را افزایش داده و آن را غنی‌تر کرده‌اند و در نتیجه زبان ترجمه را به زبان تألیف نزدیکتر کرده‌اند.